



□ محمد هدایت

□ سرمقاله

# نسبت هویت با مرجعیت



ظهور ده‌ها شخصیت صاحب‌نام و صاحب رساله نبودیم. کسانی که نمی‌خواستند جریان احیای هویت عقبه معنوی پیدا کند و ریشه‌های عمیق دینی نیز جستجو کند، این اتهام را وارد کردند که گویا جریان عدالت‌خواهی که کاروان سالاران شهید مزاری است، از یک نهاد دینی و احساسات معنوی مردم استفاده‌های سیاسی می‌کند. این اتهام البته یک پس‌منظر تئوریک و کلان‌ترین داشت که ظاهراً محتوای آن را با هدف سیاسی مطرح شده بود، به ظاهر توجیه می‌کرد.

از نگاه تئوریک آن پرسش به این شکل قابل طرح است که اساساً دین و مذهب خصلت جهان‌وطنی دارد و یونیورسالیته از لازمه یک جریان دینی و مذهبی است؛ زیرا آرمان‌ها و آموزه‌های هر دین و مذهبی جهان‌شمول است و مخاطب آن همه انسان‌ها هستند. از این رو نمی‌تواند بخشی از آموزه‌های دینی را در قلمرو جغرافیا و فرهنگ خاص محدود گردد. طبیعی است

با ظهور مرجعیت تقلید در میان شیعیان افغانستان به خصوص هزاره‌ها و تثبیت این نهاد مذهبی در این جامعه حاشیه‌ای و فرموش شده پرسش‌هایی مطرح گردید و از جمله مهم‌ترین پرسش‌ها این بود که اساساً چه نسبتی میان هویت و مرجعیت وجود دارد؟ آیا پیوند زدن هویت به مثابه یک مقوله سیال به یک مقوله ثابتی چون مرجعیت که ریشه در سنت‌ها و آموزه‌های دینی و پیشه مذهبی دارد، نوعی تصرف و تحمیل یک دیدگاه سیاسی<sup>۱۳۹۱</sup> بر یک امر دینی نیست؟

این پرسش از آن جهت کمی عمق پیدا کرد که مرجعیت تقلید در میان هزاره‌ها و شیعیان افغانستان با مسئله هویت‌یابی و هویت‌خواهی این مردم پیوند عمیق داشت و به‌راستی اگر مسئله احیای هویت و جریان عدالت‌خواهی نمی‌بود شاید تثبیت و تحکیم بنیادهای مرجعیت مذهبی به این زودی در افغانستان ریشه نمی‌گرفت و ما اکنون شاهد جریان قوی مرجعیت‌گرایی و





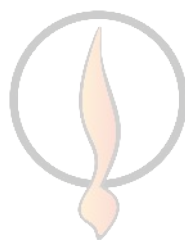
نسبت هویت و مرجعیت بود. به همین خاطر در تمام مقالات این شماره و گفتگوهایی که صورت گرفته است تلاش گردیده است تا یک نگاه تجلی‌ی تبجیلی به شخصیت‌هایی شود که در راستای تثبیت مرجعیت در افغانستان و نیز کمک شایانی به احیای هویت کتمان شده اهل تشیع در افغانستان کرده‌اند. بدیهی است که دو چهره شاخص یکی مرحوم آیت الله العظمی محقق کابلی و دیگری مرحوم آیت الله محقق خراسانی در عرصه فقهت و شهید مزاری در عرصه سیاست، باعث تثبیت مرجعیت گردیده‌اند. این سه تن و در مجموع جریان عدالت‌خواهی گاهی متهم به قومی‌سازی مرجعیت شده‌اند و کسانی که به نحوی با احیای هویت مردم هزاره و شیعه مخالف بوده‌اند و در تقابل با آن قرار داشته‌اند همواره تلاش کرده‌اند که از این حربه برای تضعیف جبهه هویت‌خواهی و عدالت‌طلبی

که مرجعیت تقلید وقتی به هویت خاص پیوند می‌خورد، نقض غرض صورت می‌گیرد و اهداف غایی دین و مذهب به انحراف کشیده می‌شود. همین مدعای کهن سبب شده است که ظهور مرجعیت‌های محلی و بومی به نحوی در تضاد با آموزه‌های دینی پنداشته شود.

پرسش‌های فوق تا حدی در مورد مرجعیت و نسبت آن با هویت جدی است. اما پاسخ آن هم بسیار جدی و قابل توجه است. در این شماره از عدالت و امید ما به دنبال طرح مسائلی در سطح کلان فکری و دینی و محتوای علمی فقهت و مرجعیت نبودیم و لزوماً در حیطه صلاحیت و حوزه کاری دست‌اندرکاران مجله و همکاران ما نیز نیست. مسلم است که در این زمینه مراکز بزرگ تحصیلی و تحقیقاتی کار می‌کنند و پاسخ‌های خود را حتماً دارند؛ زیرا این پرسش کلان و نظری در باب مرجعیت علی‌الاطلاق و عدم بسندگی آن در دنیای امروز هر دانشمند دینی و صاحب صلاحیت را باید بیدار کرده باشد و به تفکر واداشته باشد.

در این باب تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که در دنیای امروز چنان شخصی که بتواند همه ساحت‌های حیات بشری را مورد تحقیق قرار دهد و در همه موارد متخصص شود، بسیار بعید است. از آنجا که در اجتهاد شناخت موضوعات برای اصدار احکام ضروری است، بسیار دشوار خواهد بود که یک نفر همه موضوعات را بشناسد و سپس درباره آن‌ها حکم صادر کند. از این رو به نظر می‌رسد که علمای جهان اسلام حداقل در حوزه اهل تشیع جهان بخواهند امور دینی و مذهبی مسلمانان را مدیریت واحد کنند و درباره پاره‌ای از مسائل دینی و مذهبی که به نحوی تعلق به همه پیروان دارد، تدابیر عقلانی بسنجند، ضرورت به تشکیل یک مجمع یا شورای فتوا بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. در غیر آن صورت پافشاری بر مرجعیت علی‌الاطلاق یک فرد و تحمیل نظرات و دیدگاه‌های یک شخص به عنوان حاکم شرع بر همه مسلمانان، تحکم قبیح و نوعی زورگویی است.

آنچه در این شماره برای ما اهمیت داشت تبیین



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۲

مرجعیت در تشیع بیش از آن که یک نهاد دینی باشد، یک پدیده اجتماعی است که به کار تنظیم امور زندگی روزمره انسان مسلمان و متدین می‌پردازد؛ بنابراین مرجعیت یک الزام دینی و از اصول اعتقادی دین نیست تا در زمره احکام ثابت قرار گیرد و هیچ تغییری در صورت و فورم آن جایز نباشد.

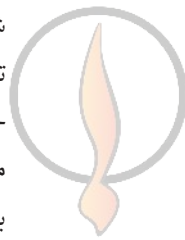
استفاده کنند.

در باب نسبت هویت و مرجعیت در ابتدا باید به چند نکته اساسی اشاره کرد: اولاً؛ در مرجعیت شیعی در یک طرف مجتهد جامع الشرایط قرار دارد و در سوی دیگر مقلدی که درباره مسائل دینی به او مراجعه می‌کند. ثانیاً؛ تقلید در اینجا به معنای پیروی کورکورانه یک انسان عاقل از انسان و به مفهوم تعطیل کردن عقل انسانی دیگر نیست؛ به عبارت دیگر تقلید در اینجا به مفهوم سفاقت و محجور بودن مقلد نیست که تحت قیمومیت انسان دیگر قرار گیرد. بلکه به معنای رجوع غیر متخصص به متخصص است. این مسئله در همه عرصه‌ها وجود دارد و هیچ‌گاه مذموم نیست. به عنوان مثال همه انسان‌ها در هنگام بیماری به متخصصان پزشکی مراجعه می‌کنند و از آن‌ها در مداوی بیماری

خود کمک می‌گیرند. ثالثاً؛ تقلید تنها در فروع فقهی و در حین عمل به آموزه‌های دینی جواز دارد و در مسائل عقیدتی و باورهای دینی اصلاً تقلید جواز ندارد.

مجموع مفهوم این سه نکته این است که مرجعیت در تشیع بیش از آن‌که یک نهاد دینی باشد، یک پدیده اجتماعی است که به کار تنظیم امور زندگی روزمره انسان مسلمان و متدین می‌پردازد؛ بنابراین مرجعیت یک الزام دینی و از اصول اعتقادی دین نیست تا در زمره احکام ثابت قرار گیرد و هیچ تغییری در صورت و فورم آن جایز نباشد. دقیقاً به همین خاطر است که در این باب گفته شده است که انسان مسلمان یا مجتهد است، یا محتاط است و یا مقلد. به این معنی که اگر یک مسلمانی احتیاط کند و عملی مخالف شریعت انجام ندهد نه نیاز به تقلید دارد و نه ضرورت به اجتهاد.

با توجه به مقدمه‌ای که بیان گردید، مردم شیعه و هزاره افغانستان مردمان متدین و به شدت مذهبی هستند. این تدین و مذهب‌گرایی سبب شده است که فقه شیعی به مثابه نمود عینی شریعت در حیات شخصی و جمعی این مردم ریشه‌های عمیق بدواند. بدون شک در یک جامعه دینی گسستن از شریعت امکان ندارد. به همین خاطر سرنوشت انسان هزاره و شیعه در افغانستان با فقه و لوازم آن از جمله فرآیند تقلید و پیروی از مجتهدان گره خورده است. به همین خاطر در گذشته و حتی اکنون رابطه میان مقلد و مرجع تقلید ضروری بوده و البته که این رابطه یک‌جانبه و تنها در وجود یک رساله عملیه در کنار قرآن شریف در خانه یک مقلد هزاره خلاصه می‌شده است. از همین رو یک شیعه مقلد از دورترین نقاط هزاره‌جات، علی‌رغم فقر شدید و ناداری مطلق، بخشی از دارایی خود را به مجتهدی می‌فرستاده است که در نجف ساکن بوده یا در قم، ولی هیچ برداشت روشنی از شخصیت او نداشته است. طبیعی است که در این رابطه یک طرفه مجتهد مرجوع علیه نیز نمی‌دانسته است که واقعاً نیازمندی و درد یک شیعه فقیر و سرکوب‌شده در دورترین نقاط افغانستان چیست. این رابطه یک‌طرفه و خشک سبب می‌شد



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۲

بدون شک در یک جامعه دینی گسستن از شریعت امکان ندارد. به همین خاطر سرنوشت انسان هزاره و شیعه در افغانستان با فقه و لوازم آن از جمله فرآیند تقلید و پیروی از مجتهدان گره خورده است. به همین خاطر در گذشته و حتی اکنون رابطه میان مقلد و مرجع تقلید ضروری بوده و البته که این رابطه یک‌جانبه و تنها در وجود یک رساله عملیه در کنار قرآن شریف در خانه یک مقلد هزاره خلاصه می‌شده است.

داشت که جز با استقلال مرجعیت دینی و خودباوری در این عرصه امکان پذیر نبود. نبوغ سیاسی و ذکاوت شهید مزاری سبب شد که به نحوی این پروژه را نیز به خوبی رهبری کند. ایده استقلال مرجعیت دینی در میان تشیع افغانستان و به خصوص در بین علما و طلاب افغانستانی در آن زمان یک امر محال به نظر می رسید. این محال بودن دلایل زیادی داشت که بیشتر به سرخوردگی و عدم خودباوری در میان هزاره ها از یک سو و به فشارهای روانی و تحمیل مرجعیت از سوی دیگر می رسید.

شهید مزاری که خود سابقه طلبگی داشت و از کم و کیف مرجعیت و شرایط آن آگاهی کامل داشت با مطرح کردن چهره های مهم مذهبی و علمی توانست به موازات احیای هویت سیاسی به احیای هویت مذهبی و دینی نیز بپردازد و در این راستا موفق شود.

خوشبختانه حضور چهره های علمی و شاخص هزاره ها در حوزه های علمیه تشیع سبب شد که این روند به فرجام برسد. بدون شک ظرفیت و هم چنین اراده قوی و شخصیت علمی و دو فقیه بلامعارض یعنی آیت الله محقق کابلی و آیت الله محقق خراسانی این پروسه را تسریع کرد و در میان شیعیان افغانستان جا انداخت. آیت الله محقق کابلی، خود جلودار این داعیه گردید و به عنوان یک مرجع تقلید بدون چون و چرا ظهور کرد و شخصیت و جایگاه بلند علمی و فقهی وی به این روند کمک شایانی کرد و آیت الله محقق خراسانی تا سر حد پرداخت هزینه های سنگین در تثبیت مرجعیت ایشان نقش محوری داشت.

بدین ترتیب دو بعد سیاسی و مذهبی سبب احیای هویت در میان شیعیان و هزاره ها گردید و اکنون بخش جدایی ناپذیر و غیر قابل انکار در جامعه افغانستان مطرح است و هیچ کسی قادر به حذف آنان در هیچ یک از معادلات قدرت و سیاست نیست. در حالی که در گذشته ها همواره جامعه شیعه و هزاره نادیده گرفته می شد و عمداً به فراموشی سپرده می شد، اما اکنون چنین امری ممکن نیست. □

که مرجع تقلید جایی در حیات اجتماعی و سیاسی او نداشته باشد و تنها به بازگویی یک سری احکام تکراری، آن هم توسط نمایندگان مجتهد خلاصه می شد. حتی مجتهد مقیم نجف و قم از نحوه زندگی و شرایط حاکم بر معیشت مقلدان خود در افغانستان چیزی نمی دانستند و اساساً زیربنای فتواها و احکام شان زیر پرسش قرار می گرفت.

علاوه بر نبود تناسب مجتهد و مقلد و یک جانبه بودن رابطه آن دو در حیات فقهی انسان مسلمان و شیعه افغانی، مسائل جدیدی نیز در افغانستان ظهور کرد که اقتضا می کرد مرجعیت تقلید به عنوان یک عقبه معنوی و سامانه هویت بخش به کمک سازه های احیای هویت قرار گیرد. سرکوب، کتمان شدگی و عدم حضور در عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و در یک کلام ستم تاریخی بر مردم شیعه به خصوص هزاره ها سبب شد که یک جریان بی پیشینه سیاسی برای احیای هویت تحت نام عدالت خواهی شکل بگیرد. بدون شک سردمدار و چهره شاخص این جریان شهید مزاری بود. شهید مزاری و جریان عدالت خواهی از نظر برخی گروه های سیاسی متهم به وابستگی به خارج می شد و هنوز این اتهام به دلیل روابط فرهنگی و مذهبی با یکی از کشورهای همسایه گاهی از طرف برخی هم وطنان نسبت به جامعه شیعه ابراز می گردد. طبیعی است که روابط مذهبی و ارتباطات مراکز دینی و به ویژه مسئله مرجعیت و تقلید این گمانه را تقویت می بخشید. در صورتی که همه می دانند در مجموع ماهیت سیستم تقلید و وکالت هرگز به وابستگی به معنای متعارف آن نمی انجامد و سازوکارهای خاص خود را دارد.

در هر صورت این اتهام و وابستگی باید رفع می شد. شهید مزاری در بخش سیاسی قضیه به خوبی توانست با تشکیل حزب حدت اسلامی افغانستان در داخل کشور و تشکیل یک سامانه قدرت سیاسی و نظامی مسئله احیای هویت را در میان هزاره ها و شیعیان کلید بزند؛ اما احیای هویت یک بخش مذهبی و معنوی